

## آقای رضا پهلوی بیدار شوید " کمان حادثه را عاقبت بود قوسی "

نامه سرگشاده به آقای رضا پهلوی  
آقای رضا پهلوی:

دیروز (اول آذرماه 1381) دژخیمان نظام پست و پلید اسلامی در سراسر میهن اشغالی و ستمدیده شما و من، خواهران، مادران، و پدران و برادرانمان را با وحشیانه ترین وجهی مضروب کردند. سر و دست و سینه و پهلویشان را شکستند. به پرستو فروهر، دختر زنده یادان پروانه و داریوش فروهر که در خانقاه صفی علیشاه با مردم ایران سخن از بی عدالتی در سرزمین اهورائی خود می گفت و دردمندانه می پرسید در سرزمین من عدالت چه معنا دارد وحشیانه حمله ور شدند که خوشبختانه در اثر غیرت و همیت جوانان حزب ملت ایران از مهلکه نجات یافت و نیمه جان به خانه خالی از مادر و پدر رسید.

او چهارسال پیش فریاد بر آورد:

### داد خواهیم این بیداد را

و امروز پس از چهارسال همچنان فریادش را در این جهان پست و بی بنیاد فریاد رسی نیست.  
آقای رضا پهلوی:

به حرفم خوب گوش دهید. شما بارها گفته اید به مناسبت نام و نشانی که دارید می توانید به مردم محروم کشورتان کمک کنید. من هم با شما موافقم، به راستی می توانید. شما بارها گفته اید می خواهید به مردم ستمدیده کشورتان کمک کنید. من در اینمورد مطمئن نیستم ولی با نوشتن این نامه و عکس العمل شما معلوم خواهد شد که آیا شما به راستی می خواهید چنین کنید یا آنکه در دایره سیاستبازانی که دور شما جمع شده اند گرفتار آمده و راهی برای رهایی ندارید. به ایران قسم، به خون پاک جانبازان راه آزادی در ایران ستمدیده و درمانده ام قسم که من تنها و تنها به خاطر سرنوشت مردمی که در میهنم چنین مظلومانه و بس دلیرانه در برابر دست نشانندگان استعمار جانفشانی می کنند، و نه به قصد تسویه حسابی، که مرا و مردم ایران را حساب و کتابی با شما نیست. شما نیز مثل میلیون ها جوان ایرانی گناهی مرتکب نشده اید. جوانان ایران و شما همه یکسر وارث اعمال و کردار عاملان استعمارید، اما بیش از آن، مسئول رفتار و کردار خود در این روزهای خطیر و سرنوشت ساز نیز هستید. جوانان در درون ایران چنانکه می بینید جانشان و خونشان را به پای آزادی ایران پیش کش کرده اند، ولی شما علی رغم اینکه دائم پافشاری کرده اید می خواهید مثل یک شهروند معمولی باشید چنین نکرده اید. یک شهروند معمولی نسبت به تاریخ گذشته و نه چندان دور میهن خود توجه می کند و آن را چراغ راه آینده می سازد. شما تاکنون به بهانه اینکه مورخ نیستید قضاوت در برابر گذشته را به عهده تاریخ گذاشته اید. شما لازم نیست مورخ باشید، من هم مورخ نیستم. شما و من باید تاریخ

## صفحه دوم

را بخوانیم و بدانیم و تجارب تلخ و شیرین تاریخ را چراغ راه آینده مان سازیم. شما طی یکی دوهفته گذشته در مصاحبه هائی که رادیو و تلویزیون های ایرانی با شما داشته اند در برابر این سؤال که نظر شما در باره زنده یاد دکتر محمد مصدق چیست جواب های سیاستمدارانه ای داده اید. برای مثال در مصاحبه شهرام همایون از کانال یک تلویزیونی در لوس آنجلس چنین گفتید:

«سند ما در طول تاریخ افراد مختلفی داشتیم که نقش خودشان را در جامعه ایفا کردند به عنوان رهبران مختلف، و تقریباً همیشه گفت قهرمانان ملی و در کشور ما، ما کمبود قهرمان ملی نداشتیم که به نظر من از دید یک جناحی که اعتقاد دارند به کاری که دکتر مصدق در آن زمان انجام داد بخصوص در ارتباط با ملی شدن صنعت نفت قدر مسلم فرد بسیار وطن پرست و ناسیونالیستی بود، فراموش نبایست بکنیم که در آن زمان رابطه ای که دکتر مصدق با پدر من داشت در آن زمان بسیار رابطه نزدیکی بود و پدر من تا آخرین لحظه از نخست وزیر خودش حمایت کرد، حالا مسائلی که بر میگردد به اتفاقات سیاسی و تاریخی گذشته همانطوریکه من بارها گفتم واگذار می کنم به تاریخ برای بررسی بسیار دقیق از تمام مسائلی که بوده تا بسیاری از این حقایق روشن بشه و وارد این بحث نمیشم چون نه مورخ هستم نه کار من هست، ولی به طور کلی من ارج می نهم به هر ایرانی که دلسوز مملکتش بود و به نظر من دکتر مصدق در این راستا یکی از افرادی بود که هدفش خدمت به مملکت بود و در این کوچک ترین شکی ندارم.»

آقای رضا پهلوی:

امروز مصدق در میان ما نیست، هیچ کسی خود را جانشین قانونی وی نمی داند، اما شما خود را جانشین قانونی مرحوم پدرتان می دانید و اطرافیان شما می خواهند شما به تخت سلطنت تکیه بزنید. وقتی شما می گوئید مصدق در ردیف بسیاری دیگر نقش خودش را ایفا کرده است، وقتی شما می گوئید ما کمبود قهرمان ملی (مشابه مصدق) کم نداشتیم، وقتی می گوئید پدر شما تا آخرین لحظه از نخست وزیر خود حمایت کرد یکباره بر لزوم فداکاری برای رسیدن به آزادی و دموکراسی در میهن داغدارمان خط بطلان می کشید. شما با این جواب سیاستمدارانه نشان می دهید یا شناختی از تاریخ ندارید و یا کوچک ترین ارزشی برای آزادی که محصول فداکاری های ایثارگران در گذشته و حال و آینده خواهد بود قائل نیستید. شما اگر از شجاع الدین شفا معلم تاریخ خود بپرسید به شما خواهد گفت مصدق سیاستمداری مثل دیگران نبوده است، بلکه او تنها شخصیتی است که چون کوهی عظیم در برابر پیر استعمارگر انگلیس ایستاد و با حمایت و نیروی لایزال مردم آن را به زانو در آورد و تمام عمر خویش را برعکس آن هائی که شما آن ها را قهرمانان ملی ملقب می کنید در راه آزادی مردمش بی وقفه تلاش کرده و رنج های بسیار کشیده است. شما اگر اینچنین از کنار واقعیات تاریخی نیم قرن گذشته گذر کنید و برای

مثال کودتای انگلیسی/آمریکائی 28 مرداد 1332 را به قضاوت تاریخ محول کنید راه خود را از راه هزاران مردمی که دیروز در سراسر ایران و در خانقاه صفی علیشاه فریاد بر آوردند "مصدق فروهر راهت ادامه دارد" جدا کرده اید. اگر از معلم تاریخ خود بپرسید به شما خواهد گفت که پدر بزرگ شما گرچه ممکن است قصد خدمت به ایران و ایرانی را داشته است، اما به دست سیاست انگلیس به سلطنت رسیده بود و به فرمان همان ها نیز تن به تبعید داد. معلم تاریخ به شما خواهد گفت که او با درافتادن و خصومت با مصدق در حقیقت بنیاد کینه با آزادی و کینه با مردم ایران را گذاشت و در نتیجه کار را به مصیبت امروزی که همه شاهد آن هستیم کشانید. ماده واحده ای که در مجلس مطرح شد و در اثر آن پدر بزرگ شما به تخت سلطنت نشست به شرح زیر بود:

**ماده واحده: مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر هیأت موسسان است که برای تغییر مواد 36، 37، 38 و 40 متمم قانون اساسی تشکیل می شود.**

مصدق در برابر چنین مسئله مهمی خطاب به نمایندگان مجلس گفت:

... خوب آقای رئیس الوزرا (رضاخان) سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال می کنند، آیا امروز در قرن بیستم هیچکس می تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می شوند آنهم پادشاه مسئول، هیچکس چنین حرفی نمی تواند بزند، و اگر سیر قهقرائی بکنیم و بگوئیم پادشاه است، رئیس الوزرا حاکم همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می گوئیم سلاطین قاجار به بد بوده اند، مخالف آزادی بوده اند، مرتجع بوده اند، خوب حالا آقای رئیس الوزرا پادشاه شد، اگر مسئول شد که ما سیر قهقرائی می کنیم، امروز مملکت ما بعد از بیست سال و اینهمه خونریزی ها می خواهد سیر قهقرائی بکند و مثل زنگبار بشود، که گمان نمی کنم در زنگبار هم اینطور باشد که یک شخص، هم پادشاه باشد، و هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که یک شخص هم پادشاه باشد، و هم مسئول مملکت باشد، اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسئول نیستند آنوقت خیانت به مملکت کرده ایم، برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند موثر هستند و همه کار می توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزرا مهم است نه شاه. پادشاه فقط و فقط می تواند بواسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس الوزرائی را به بکار گمارد، خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند آنوقت در

کارهای مملکت هم دخالت بکنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رئیس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف ها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادیخواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که، هم شاه باشد، هم رئیس الوزرا، هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است، پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید؟ میخواستید از روز اول بیاید بگوئید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی خواستیم، آزادی نمی خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود... " "خدا یا تو شاهد باش، من خدا را به شهادت می طلبم که عقیده ام را می گویم و تغییر قانون اساسی را هر آدم مسلمانی و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند، اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به خرابی بیفتد که مطلوب نباشد آنوقت رضاخان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست... "

آقای رضا پهلوی:

انصاف بدهید. آیا بازهم به نظر شما مصدق در ردیف افراد مختلفی بود که نقش خود را ایفا کرد؟. بلی او نقش خود را ایفا کرد و پدر بزرگ شما هم نقش خود را، ولی چه کسی راست می گفت و چه کسی آزادی را بر باد داد؟ نقش مصدق کجا و نقش پدر بزرگ شما کجا؟. دیروز (روز اول آذرماه 1381) آیا نقش جاودانه مصدق بود که غریو " مصدق فروهر این راه ادامه دارد" را در سرتاسر ایران پر طنین نمود و رعشه بر اندام کج و معوج نوکران جاهل استعمار انداخت یا نقش دیگرانی که شما همه را قهرمان خطاب می کنید و می گوئید ما کمبود قهرمان نداشته ایم؟ از آن روز که پدر بزرگ شما بر صندلی قدرت تکیه زد تا به امروز کدام قهرمان هم سنگ و هم تراز دکتر محمد مصدق، داریوش فروهر و پروانه فروهر سراغ دارید؟ شما چگونه خود را یک شهروند معمولی قلمداد می کنید. همین پروانه و همین داریوش فروهر که خونشان تا لحظه رهائی ایران از چنگال استعمار، از خشم و خروش باز نخواهد ایستاد، یگانه چرچمداران نهضت ملی ایران به رهبری مصدق بزرگ بودند و در دوران حکومت مرحوم پدرتان زیر شدیدترین ضربات سرکوب و زندان و محرومیت قرار داشتند. چرا اغماض می کنید؟ چرا به خود و به مردم ایران رحم نمی کنید؟ چرا به مردم کوچه و بازار نمی پیوندید؟ آیا تظاهراتی را که دو روز پیش حزب مشروطه ایران در مرکز فرماندهی خود یعنی در شهر لوس آنجلس برای حمایت از دانشجویان مبارز در درون ایران ترتیب

## صفحه پنجم

داده بود و نامی هم از دو جانب‌باخته راه آزادی شادروان پروانه و زنده یاد داریوش فروهر به میان نیاورده بودند ندیدید؟ کم تر از پنجاه نفر از طرفداران شما و حزب مشروطه در این تظاهرات شرکت کرده بودند. آیا این است حاصل و استقبال مردم از شما و حزب مشروطه در لوس آنجلس طی ده یا دوازده سال فعالیت این حزب و چندین رادیو و تلویزیون 24 ساعته؟

آنچه را که در بالا نوشتم حدیث مجملی بود از هزاران و لزومی ندارد بیشتر بنویسم. اما همین مقدار را نوشتم تا تلنگری باشد به دیواری که همان اطرافیان پدرتان در اطراف شما کشیده اند. امیدوارم صدای این تلنگر به جان دلتان بنشیند و شما را به راه ملت، به راه مصدق و فروهر، و به راه مردم ایران رهنمون شود که راه آزادگان است.  
آقای رضا پهلوی:

شما به یمن دامی که در آن گرفتارتان کرده اند امروزه در جایگاهی قرار گرفته اید که آن را با جایگاه شهروندان معمولی ایران دوصد فاصله است. راه و رسم مردم را اگر تاکنون ندیده بودید اکنون طی چند روزه گذشته دیدید. خود را از دام اطرافیان سورچران و بادمجان دور قاب چین های فاسد رها سازید و به جرگه مردم پیوندید. پاسخ سیاستمداران شما به نوع حکومت و چگونگی رفراندومی که هنوز احدی از محتویات و چگونگی آن اطلاعی ندارد ممکن است در دنیای پوشالی سیاستبازی انگشت شمار خریدارانی داشته باشد، ولی به دل و جان میلیون ها نفر مردم ایران و فرزندان مصدق نمی نشینند. از سیاست به نحوی که پدر بزرگ و پدرتان پیروی کردند یکباره کناره جوئی کنید و به مردمی بیبوندید که شما را نه به خاطر ولیعهد بودن، نه به خاطر شاه بودن، بلکه به خاطر همراه و همردیف بودن راستین شما با مردم ایران بلا کشیده مان بودن چون نگین انگشتر حافظ و حامی خواهند بود تا مثل مصدق و فروهرها تا پایان عمر با سرفرازی در میهن خود باقی بمانید و به حکم سیاست انگلیس و آمریکا مجبور به ترک وطن نگردید. به قدرت توده مردم ایمان آورید و به کمک آنان به آفرینش حماسه رهائی ایران از چنگال استعمار که به طور یقین در پیش رویمان است سرعت بخشید.

آقای رضا پهلوی:

بگذارید صادقانه به شما بگویم که امکان دارد جمعی از چند سوی به من، برای این نامه سرگشاده به شما ایراد بگیرند، اما چه باک، اگر این نامه بتواند کوچک ترین تغییری در طرز رفتار و کردار و گفتار شما که می خواهید خادم وطن باشید ایجاد کند و شما و وجدانتان را به خلوت فرا خواند و به راه مردم وادارد، آنگاه من به وظیفه ملی و پایبندی خود به ارزش های مردمی ادای وظیفه کرده ام. اگر این لحظه های طلائی را مغتنم نشمارید فردا بسیار دیر است، ولی بدانید  
**که: کمان حادثه را عاقبت بود قوسی.**

محمد حسینی - دوم آذرماه 1381

[WWW.mhassibi@austin.rr.com](http://WWW.mhassibi@austin.rr.com)

